

نقل قول‌ها در سی و دومین جلسه

شرح حکمت‌های زندگی در دفتر پنجم مشنوی

ایرج شهبازی

بیستم آبان‌ماه ۱۴۰۳

۳۶) تفکر زاهدانه

(از بیت ۳۵۱۹ تا بیت ۳۵۳۴)

مغزِ او خشک است و عقلش این زمان	کمتر است از عقل و فهمِ کودکان
زُهد و پیری ضعف بر ضعف آمده	و اندر آن زهدش گشادی نشده
رنج دیده، گنج نادیده ز یار	کارها کرده، ندیده مُزدِ کار
یا نبود آن کارِ او را خود گُهر	یا نیامد وقتِ پاداش از قَدَر
یا که بود آن سعی چون سعیِ جَهود	یا جزا وابسته میقات بود
مر ورا درد و مُصیبت این بس است	که در این وادیِ پُر خون بی‌کس است
چشم پُر درد و نشسته او به گنج	رو تُرش کرده، فرو افکنده لُنج
نه یکی کَحّالِ کاو را غم خورد	نیش عقلی که به کُحلی پی بُرد
اجتهادی می‌کند با حَزَر و ظَن	کار در بوک است تا نیکو شدن
ز آن رهش دور است تا دیدارِ دوست	کاو نجوید سَر، رئیسش آرزوست
ساعتی او با خدا اندر عتاب	که نصیم رنج آمد زین حساب
ساعتی با بختِ خود اندر جدال	که همه پَران و ما بُبریده‌بال
هر که مَحْبوس است اندر بو و رنگ	گر چه در زهد است، باشد خوش تنگ
تا برون نآید از این تنگینُماخ	کی شود خُویش خوش و صَدَرش فراخ؟
زاهدان را در خلا پیش از گشاد	کارد و اُسْتَرَه شاید هیچ داد
کز ضَجَرِ خود را بدرآند شکم	غُصّه آن بی‌مُرادِها و غم



امام علی ابن ابی طالب:

«الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ؛ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱، وَ مِنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ اخَذَ الزُّهُدَ بِطَرَفِيهِ»؛ يَعْنِي «تَمَامَ زُهْدٍ فِي دَوِّ جُمْلَةٍ مِنْ قُرْآنِ آمَدَه اسْت؛

^۱ - سورة حدید، آیه ۲۳.

خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید»؛ بنابراین کسی که بر گذشته اندوهناک نشود و به آینده شادمان نگردد، به هر دو جانب زهد دست یافته است».

(نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۳۹)



مولانا در ابیات زیر به تعدادی از ترس‌ها و دلهره‌های زاهدان اشاره کرده است:

زُهد و تقوی را گزیدم دین و کیش؛	ز آن که می‌دیدم اجل را پیش خویش
مرگِ همسایه مرا واعظ شده	کسب و دکان مرا برهم زده
چون به آخر فرود خواهم ماندن	خو نباید کرد با هر مرد و زن
رو بخوام کرد آخر در لحد	آن به آید که کنم خو با احد
چون زنج را بست خواهند، ای صنم!	آن به آید که زنج کمتر زنم
ای به زربفت و کمر آموخته!	آخرست جامه نادوخته
رو به خاک آریم کز وی رسته‌ایم	دل چرا در بی‌وفایان بسته‌ایم؟ ...
من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام	خلق را من دزد جامه دیده‌ام
نیم عمر از آرزوی دلستان	نیم عمر از غصه‌های دشمنان
جبه را بُرد آن، کُله را این بُرد	غرق بازی گشته ما چون طفل خُرد
نک شبانگاه اجل نزدیک شد	خلِ هذا اللّعب، بسک لاتعد!

(مثنوی، د ۶ / ۴۶۲ - ۴۴۱)



به نظر مولوی دلیل گندی حرکت زاهد همین ترس درون اوست. ترس مانع پرواز زاهد می‌شود:

سیر عارف هر دمی تا تخت شاه	سیر زاهد هر مهی یک‌روزه راه ...
زاهد باترس می‌تازد به پا	عاشقان پُرآن تر از برق و هوا

کی رسند آن خایفان در گُردِ عشق؟ که آسمان را فرش سازد دردِ عشق

(مثنوی، د ۵/ ۲۱۹۳ - ۲۱۸۰)



زاهد مست فرداست و عاشق از لذت نقد بهره‌مند است:

با من ای عشق امتحان‌ها می‌کنی واقفی بر عجزم اما می‌کنی
عارفان را نقد شربت می‌دهی زاهدان را مست فردا می‌کنی
مرغ مرگ‌اندیش را غم می‌دهی بلبلان را مست و گویا می‌کنی

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۲۹۱۲)



یکی از بهترین راه‌ها برای کسب دنیا، تظاهر به ترک دنیا است. زاهدنمای زیرک این نکته را به خوبی می‌داند
که اگر خود را به نعمت‌های دنیا بی‌اعتنا نشان دهد، سیل نعمت‌ها به سوی او سرازیر می‌شود:

ترک دنیا هر که کرد از زُهدِ خویش بیش آید پیش او دنیا و بیش

(مثنوی، د ۱/ ۴۷۹)



زاهد دنیا را که کوچک و حقیر است، رها می‌کند تا به نعمت‌های غیبی برسد و به جهانِ فراخِ غیب برسد؛
بنابراین زاهد بسیار بلندهمت است و سقف آرزوهایش را بس بلند در نظر می‌گیرد:

«درویشی به نزد پادشاهی رفت. پادشاه به او گفت که «ای زاهد!» گفت: «زاهد تویی». گفت «من چون زاهد
باشم که همه دنیا از آن من است؟» گفت: «نی، عکس می‌بینی. دنیا و آخرت و ملکیت جمله از آن من است و
عالم را من گرفته‌ام. تویی که به لقمه‌ای و خرقة‌ای قانع شده‌ای».

(فیه ما فیه، ص ۳۳)



مولانا طریقه زهد را هم به رسمیت می‌شناسد و به مخاطب خود توصیه می‌کند اگر نمی‌تواند عاشق باشد، دست کم زهد بورزد:

یا عشق‌گزین که هر سه نقد است یا زهد چو طالب ثوابی
با بیداران نشین و برخیز کاین قافله رفت و تو به خوابی

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۲۷۳۷)



زهد باعث واقع‌بینی می‌شود و انسان را به مقام بلند شاهی می‌رساند:

حق همی‌خواهد که تو زاهد شوی تا غرض بگذاری و شاهد شوی؛
کاین غرض‌ها پرده دیده بود بر نظر چون پرده پیچیده بود
پس نبیند جمله را با طم و رم «حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»

(مثنوی، د ۶ / ۲۸۷۴ - ۲۸۷۲)



فایده دیگر زهد این است که باعث دست‌یابی انسان به معرفت راستین می‌شود:

جانِ شرع و جانِ تقوی عارف است معرفت محصول زهدِ سالف است
زهد اندر کاشتن کوشیدن است معرفت آن کشت را روییدن است

(مثنوی، د ۶ / ۲۰۹۱ - ۲۰۹۰)



زهد درون انسان را مانند آینه صاف و صیقلی می‌کند و باعث می‌شود که او بتواند رازهای دیگران را در خود منعکس کند. مولانا در «سبب دانستن ضمیرهای خلق» چنین می‌گوید:

چون خیالی می‌شود در زهد تن تا خیالات از درونه روفتن

(مثنوی، د ۵ / ۲۸۱۶ - ۲۸۱۲)



در بازار دنیا دزدانِ زاهدشکل بسیار زیادند. آنها به قدری در کار خود ماهرند که زیرک‌ترین افراد را هم می‌فریبند:

در این بازار، طرارانِ زاهدشکل بسیارند فریبندت، اگرچه اهل و با عقل متینی تو

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۲۱۶۹)



در کنار زاهدان راستین که عمر خود را با پارسایی و وارستگی می‌گذرانند، زاهدان ریاکاری نیز هستند که کاری جز فریفتن دیگران ندارند. برخی از آنان چنان ظاهر فریبنده‌ای دارند و آن گونه ماهرانه از آیات و احادیث استفاده می‌کنند که به این سادگی‌ها نمی‌توان آنها را شناخت:

یک گره را ظاهرِ سالوسِ زهد نور باید تا بُودِ جاسوسِ زهد
نور باید پاک از تقلید و غول تا شناسد مرد را بی فعل و قول

(مثنوی، د ۲ / ۱۴۷۶ - ۱۴۷۵)



اگرچه مولانا برای زهد راستین ارزش فراوانی قائل است، آن را نهایت مقامات معنوی نمی‌داند. به نظر او عارف در طی مراحل رشد، باید از زهد عبور کند:

وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند آدمی شکل اند و سه اُمت شدند:
یک گره مُستغرقِ مُطلق شدند همچو عیسی با ملک مُلحق شدند
نقش آدم، لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل
از ریاضت رسته، وز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد

(مثنوی، د ۴ / ۱۵۰۹ - ۱۵۰۵)



مولانا درمور خودش به این نکته اشاره می‌کند که بیشتر زاهد بوده و از دولت عشق، از زهد عبور کرد است:

ربود عشقِ تو تسبیح و داد بیت و سرود بسی بکردم لاحول و توبه، دل نشنود
عفیف و زاهد و ثابت قدم بُدم، چون کوه کدام کوه که بادِ تواش چو گه نربود؟

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۹۴۰)



حافظ خود را زاهد شهر می‌خواند:

من اگر رند خراباتم، اگر زاهد شهر این متاعم که همی‌بینی و کمتر زینم



حافظ در بیت زیر می‌خواهد محصول زهد خود را در پای موسیقی قربانی کند و از آن رهایی یابد:

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار چنگ و بربط و آواز نی کنم



حافظ دیده‌ای معشوقه‌باز دارد و در مقابل زیبایی‌ها و زیبارویان دل از کف می‌دهد و زهد را رها می‌کند:

— بالابلندِ عشوه‌گر نقش‌بازِ من کوتاه کرد قصه زهد دراز من
دیدِ دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه‌باز من؟



حافظ به هیچ وجه ریاکاری را بر نمی‌تابد. او زهد خود را ریاکارانه می‌یابد و دست از آن برمی‌دارد:

— ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
— بشارت بر به کوی می‌فروشان که حافظ توبه از زهد ریا کرد



حافظ دلی زیبادوست و سری لذت طلب دارد و به هیچ روی نمی تواند از زیبایی ها و لذات طبیعی چشم پپوشد:

– مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار چنگ و بربط و آواز نی کنم

– خرقة زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت



رند نقطه مقابل زاهد است:

راز درون پرده ز رندان مست پرس؛ کاین حال نیست زاهد عالی مقام را



حافظ در بیت زیر نیاز رندانه را در مقابل غرور زاهدانه قرار داده است:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت



حافظ در ابیات زیر باز با اشاره به تقابل ناز زاهدانه و نیاز رندانه، به این نکته اشاره می کند که زاهد راهی به عالم عشق و رندی ندارد؛ زیرا که این کار بی هدایت الهی ممکن نیست:

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد؟

زاهد ار راه به رندی نبرد، معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد